

پس از بروز اتفاقات اخیر، پرسش از مقولهٔ اعتراض به مثابهٔ یکی از «حقوق مدنی» در مواجهه با دولت، تفکیک معنایی اعتراض از اغتشاش، بسترهای بروز اعتراض و همچنین استلزامات اعتراض قانونی و مدنی، از جمله مباحث جدی و فراگیر در رسانه‌ها و افکار عمومی شده است؛ بنابراین در این نوشتار فارغ از این که بخواهیم به تحلیل قضایای اخیر کشور بپردازیم، بحثی کلی در باب مقولهٔ اعتراض را پیش خواهیم برد. «حق اعتراض» در حقوق اساسی و مدنی جوامع مردم‌سالار، از حقوق متعارف و به رسمیت شناخته شده برای افراد و گروه‌ها، احزاب سیاسی و اصناف اجتماعی است. اعتراض مسالمت‌آمیز و انتقادی در فضای عمومی و در گسترهٔ سیاست‌ها یا اقدامات جاری دولت، از لوازم استمرار «وضع جمهوریت» در جامعه است، لکن ظرفیت بالای تبدیل آن به ابزاری برای اخلال در نظم عمومی و امکانی برای سوءاستفادهٔ برخی از گروه‌ها و جریان‌ها از آن و حتی امکان تحریف مسیر اعتراض و انجام توطئه از سوی کشورهای بیگانه^۱، موضوع اعتراض را گاهی برای دولت‌ها نامطلوب و ناخوشایند می‌کند و پذیرش ریسک برگزاری آن را از لحاظ امنیتی بالا می‌برد. مسائلی که باعث شده ظرفیت‌های مولد و کارآمد اعتراض، در امر اداره و حکمرانی مطلوب، از جمله پیگیری حقوق عمومی و مطالبه اجرای عدالت، مشارکت و نظارت اجتماعی، افزایش امید، همبستگی و سرمایهٔ اجتماعی کلان، نادیده یا خنثی شود و در نهایت به ادبیاتی مانند تخلیه هیجانات تقلیل یابد؛ حال آنکه می‌توان از «حق اعتراض» به مثابهٔ یک نهاد اجتماعی و در امتداد جریان یافتن جمهوریت و عدالت در جامعه یاد کرد که در صورت استیفای آن در چارچوب‌های قانونی و مدنی، سلامت و نظم پویای اجتماعی را در مواقع ضروری برای جامعه به ارمغان می‌آورد. در این مجال، قصد و دعوی برای ورود به مبانی تاریخی حقوقی و حتی دینی «حق اعتراض» نداشته‌ایم و سعی کرده‌ایم با تمرکز و پرسش از نسبت و جایگاه آن در منظومهٔ «عدالت و جمهوریت» به عنوان دواصل اساسی در انقلاب اسلامی و دالهای اصلی گفتمان دولت سیزدهم، به واکاوی موضوع در حد ممکن پرداخته شود.

پرسش از غایت عدالت و جمهوریت

در تلاشی دیرینه در فلسفهٔ سیاسی، ذیل مفاهیم جمهوریت و عدالت، دلالت‌ها و نظرگاه‌های متعددی صورت‌بندی شده است. مباحثی که به‌طور عمده پرسش‌هایی از جنس هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی‌اند، اما آنچه بناسد در این نوشتار به‌منظور ایضاح مناسبات منظومه‌ای مبنا و کانون تأمل قرار بگیرد، پرسش از غایت این مفاهیم است، اینکه چرا در ادبیات حوزهٔ سیاست و حکمرانی و در اندیشهٔ متفکران این عرصه، این دو مفهوم این‌همه پربسامدند؟

از این رو لازم است دربارهٔ غایت نیز پرسش کرد. پرسش از غایت، ظرافت‌ها و کارکردهایی دارد: از یک سو، تعیین‌کنندهٔ جهت حرکت نظام است و از سوی دیگر، بررسی و بازبینی و امکان تطبیق حرکت را بر شاخص‌های معیار تمهید کرده و یک منطق پیامدگرا را بر برنامهٔ حرکت ناظر می‌کند. پرسش از غایت، متعلق بر ارزش است و به همین دلیل ارزش وارد زندگی فردی و اجتماعی می‌شود و پای کارآمدی و به‌تبع آن سلامت و مشروعیت حکمرانی نیز به تحلیل‌ها دربارهٔ دولت به میان می‌آید؛ بنابراین اگر مفاهیم مذکور را در پرسشی از غایت آن‌ها مسئله‌مند کنیم، به نظر می‌رسد لایهٔ فرهنگی آن‌ها تجلی و نمود بیشتری پیدا می‌کند. در واقع در تحلیل این مفاهیم در لایهٔ فرهنگی است که غایت «جمهوریت و عدالت» معنا پیدا می‌کند. با وجود این، پذیرفتنی است که جمهوریت و عدالت از حیث مفهومی و نظری تفکیک پذیرند، ولی در واقعیت بیرونی، درهم‌تنیده و لازم‌و ملزوم‌اند و تعامل و برهمکنشی دوسویه دارند که این می‌تواند افزایش‌دهنده یا کاهش‌دهنده باشد.